گفت‌وگوی احمد غلامی با پرویز پیران درباره «جامعه لحظه‌ای‌شده»

سرنوشت جامعه لحظه‌ای

آنچه این روزها دغدغه روشنفکران و نخبگان است، مشاهده، کشف، ادراک و صورت‌بندی جامعه ایران است؛ چراکه ممکن است در این صورت‌بندی‌ها نظریه‌ای شکل بگیرد که به کنش بینجامد. «جامعه لحظه‌ای‌شده»، یکی از همین مفاهیم یا نظریه‌هاست که سویه‌ای آسیب‌شناسانه نیز دارد. این تعبیر را دکتر پرویز پیران بارها در بحث‌هایش به کار برده است. تعبیری که کنکاش بیشتری را هم در محتوا و هم پیرامونش می‌طلبد. پرویز پیران «جامعه لحظه‌ای» را مفهومی آسیب‌شناختی و درعین‌حال تشخیص‌شناسانه می‌داند و معتقد است اگر «جامعه لحظه‌ای» ادامه پیدا کند، جامعه شرایط آنومیک پیدا می‌کند و هنجارها و ارزش‌ها مصادیق خودشان را از دست می‌دهند و وارونه می‌شوند. اینجاست که وفاق اجتماعی، همبستگی اجتماعی به مخاطره می‌افتد و باید بازتعریف شود. به همین مناسبت با پرویز پیران به گفت‌وگو نشسته‌ایم تا درباره چندوجون این تعبیر بیشتر بحث کنیم.

◆ قبل از اینکه به مفهوم ابداعی شما، «جامعه لحظه‌ای» بپردازیم، می‌خواهم بپرسم چرا همواره برای بیان مسائل، مشکلات و وقایعی که در جامعه رخ می‌دهد، نیازمند تعابیر و مفاهیمی هستیم تا بتوانیم آن وقایع را تئوریزه کنیم؟

تمام آدمیان، چه در زندگی عادی روزمره خود یا در زمینه کار، حرفه خویش، تخصص و تجربه‌ای که در هزینه‌کردن عمر به کف آورده‌اند، علایق، دلمشغولی‌ها و نگرانی‌هایشان، همواره با پرسش‌هایی دست به گریبان می‌شوند. پرسش‌هایی که آدمی را رها نمی‌کنند. این پرسش‌ها یا محصول مشاهده‌اند، مشاهده ساده روزمره، یا نتیجه دمی یا خود بودن و اندیشیدن است، نتیجه برخود مشاهده و اندیشه، یا حتی محصول نوعی الهام هستند، از هر منبعی که باشد. به دیگر سخن آدمی به جرم اندیشیدن، موجودی است پرسشگر. پرسش‌هایی که سر باز ایستادن ندارند. با هر پرسشی بی‌قراری پاسخ از راه می‌رسد و آدمی را رها نمی‌کند. پرسش‌هایی نیز وجود دارند که در حیطه دانش برخی، معدودی از آدمیان مطرح می‌شوند که بدانها پرسش «علمی» می‌گویند. برخی نیز به پرسنده تنها بسنده نمی‌کنند. پرسش‌هایی هستند که به آدمیان، جمع آنان، به زندگی، به آینده و به بهبوری مردمان سرزمینی خاص، خانه مشترک، مربوط هستند. پاسخ یافتن برای این‌گونه پرسش‌ها با وظیفه و مسئولیت انسان درآمیخته‌اند.

این معلم به دلیل هزینه‌کردن جامعه برای تحصیل او، مالیاتی که اتفاقاً بیشتر زحمتکشان جامعه پرداخته‌اند، به جامعه خود بدهکار است. از دیگر سوی اگر چیزی فراگرفته است باید به درد جامعه بخورد و گاه گرهی را از کاری فروبسته بگشاید. به قول ایرانیان بیشتری را هم در نیشابور فرود آیی. فردوسی نامدار: «پس ز آموختن چه سود؟». بدیهی است که هر پرسش به یاری وازگان از خلوت اندیشیدن به شلوغی جمع سرک می‌کشد و مطرح می‌گردد. این واژگان در کنار هم چارچوب یا کارپایه (Framework) مفهومی را می‌سازند. واژگان با در زبان «علم» مفاهیم، وقتی با اندیشه‌ای درهم می‌آمیزند، باهمپیوند آنها معنایی، حدس و گمانی، حرف و حدیثی را مطرح می‌سازند. این مجموعه را چارچوب یا کارپایه نظری (Theoretical Framework) گفته‌اند. همان‌طور که از اسم آن پیداست، حدس و گمان با می‌تواند درست باشد، یا با جکش‌کاری، اصطلاحاً وزرداون (Treatment). فردوس و کاستن، آن‌هم درسی در دنیایی که همه چیز نسبت است، درست از کار درمی‌آید، یا با بحث و گفت‌وگو، مطالعه بیشتر و بررسی دقیق‌تر نادرست از کار درمی‌آید. مفاهیم انتخاب‌شده که حدود سه سال پیش به فکر این معلم رسید نیز یک حدس نظری یا روایتی آغازین است.

متأسفانه از زمان طرح این کلاه آغازین، گفت‌وگویی درنگرفت. نقدی به‌ویژه نقدی برجمانه که نیاز امروز جامعه ایران است، راه به نیافتد. زیرا حد اینه، حد همدلی، حدس و گمانی باید با شکلی روش‌مند بررسی شود. این بررسی با سومین نام گرفته است. چارچوب یا کارپایه یا چارچوب روش‌شناختی (Methodological Framework). در دل چارچوب روش‌شناختی فنون گوناگوی وجود دارد و بسیری دادوها با شکل دو دسته کلی فنون کمّی و کیفی قرار دارد. البته نوع چارچوب آن است که به هر صورت حدیث و حدث در کجا مطرح می‌شود که موضوع متن (Context) را به میان می‌آورد. متن مطلب، متن ماست. جامعه‌ای است. شهر یا دهی است. کروه و جمعیتی است که حدس و گمان می‌زنیم که در آن رخ می‌دهد. متن تاریخی دارد. از گذشته‌ای کذر کرده است. یعنی پنجمین حدث در کنار متن هر حرف و حدیث و گمانی خود نیز گذشته یا پیشینه‌ای دارد که شمنین بحث یا منابع و متون را می‌سازد. می‌دانم که بحث ما شبیه کلاس درس شد. اما اجازه دهید که این شمین مطرح و تکرار شود تا فرزندان ما را به کار آید. این معلم در تمسام فرمان فان و خیزان معلمی تاماماش همواره در هر بحث و درس و پرسشی به فرزندان تاکید می‌کرد و می‌کند که این شش نکته باید مطرح شود. هر بحثی باید باشد. هر بحثی باید گفت‌وگو (مورواژه آنها از عیدی و نقدمحور) و هر گفت‌وگویی به گفتمان (Discourse) و هر گفتمانی به رابطه، راهکار و ساز و کار تجزیه شود تا دیگر سوم به حظ مشی یا سیاستی وصل کرد تو از برنامه و نهایتاً پروژه‌هایی شود و به اجرا برآید.

وقتی این معلم با موضوع «جامعه لحظه‌ای‌شده» روبه‌رو گشت جز مطرح کردن آن چاره‌ای وجود ندارد. پرسش اینجا باید باز از مطلع و اندیشه‌مندان نقد کنند و برای جلوگیری از مسائلی که در صورت درست‌بودن این حدس و گمان می‌تواند مطرح شود، راهکارهایی بیابند، طرحی نیز دوافکنده و به اجرا درآید. این همه رشته‌های دانشگاهی اگر مسیری را که مطرح شد، طی نکنند به پشتی نمی‌ارزند. بدیهی است برخی رشته‌ها نیز صرفاً دانش و فهم ما را کسترش می‌دهند که بنیادین و بسیار ضروری‌اند.

◆ تا تئوری‌ها در بیشتر اوقات در سطح نظری باقی می‌مانند. چه زمانی یک تئوری، قابلیت آن را پیدا می‌کند به عمل (پراکسیس) منتهی شود؟ از نظر شما وظیفه روشنفکر در حد همین نظریه‌پردازی باقی می‌ماند، یا امکان کنشگری هم وجود دارد؟

همان‌گونه که در پاسخ پرسش نخست مطرح شد، ابتدا از چارچوب یا کارپایه مفهومی و بعد از چارچوب نظری باید کردیم. اکنون سر بنیاد دکونوبی‌هایی که با نظریه انتقادی و بسته‌مدرن بسیار فاصله دارند. نظریه را از دو دیدگاه متفاوت تجربه‌گرایی به سال‌ها در دهه‌های پایانی بسته‌مدرن‌ها به آن مطرح می‌کنم. به زبان ساده نظریه یا تئوری، توضیح دقیق و اندیشه‌مند برای مجموعه‌ای از مشاهدات در دنیای بیرونی است. این توضیح بر اساس مبانی شناختی علمی، ساخته، تنظیم و آماده ارائه شده است. یعنی در مرتبط با جهان، یک سری کژاره‌ها به دمن می‌رسد که این کژاره‌ها به مبرم مرتبط می‌شوند و باید بعد و معنایی به ما کمک می‌کند که ببینیم باید چه کرد. در چارچوب نظری طرح می‌گردد: مثلاً نظریه داروین، کیلر، کوپرنیک، کالیله، مارکس، فروید، نظریه کلیش متقابل نمادین، نظریه تضاد، نظریه وقای مبنا، نظریه ساختار و کنش... «رواقع مر نظریه تعدادی از حقایق مشاهده‌شده با متغیرهای به‌هم مرتبط را که فرضیه نام داده شده، کنار هم عرضه می‌دارد. البته این تعریف تجربه‌کرایانه است. در تعریف فرضیه هم می‌توان به جامعه پشت کنیم و نظریه بدهیم. پس اولین ایراد ما در اینجاست. دومین ایراد این است که از نظر تاریخی، انسان ایرانی هرگز مسئول نبوده و بی‌مسئولیت هر چیزی را می‌تواند بکوید، الان مسئولین هرچه دلشان بخواهد می‌گویند. در تاریخ هم همین‌طور بوده و کسی یقه‌شان را نمی‌گیرد که این حرفی که می‌زنید مستند‌اش کجاست. ولی رابطه دیالکتیکی جدایی‌ناپذیر نظریه و عمل با براکسیس دکرگون‌ساز آکاهانه، اصلاً در دنیای ما مطرح نبوده و موضوعیت ندارد. زیرا بسیاری از متغیرها در جای دیگری مطرح یا مشروط می‌شوند. تئوری‌هایی مطرح می‌شود. از نظر تاریخی هم دَرهای بین حرف و عمل‌مان وجود داشته است. چون اجازه عمل بر اساس تفکرمان را در طول تاریخ نداشتیم. پس این ضعف الان است و بعد هم منجر شد به نظریه‌ستیزی. دوستانی که در علوم قضایی مانند شهرسازی، برنامه‌ریزی شهری و روستایی و معماری کار می‌کنند یا دیگر متخصصان، بارها با این سؤال مواجه بودند که آقای مهندس یا آقای دکتر نظریه نکو، اینها مربوط به کلاس دیپلم به بالاست، به ما یک نسخه بده! خب بدون نظریه چطور نسخه بدهد؟ اکر نظریه نباشد عمل معنی ندارد. بر چه پایه‌ای عمل کند. این است که می‌شود رزومکی و واکنش‌هایی که جامعه روزمره و لحظه‌ای‌شده ما بروز می‌دهد.

بحث دیگری که مطرح می‌شود و کفتم هر معلمی باید بیش از هر چیز در هر رشته‌ای از آنها بکوید، مسئله کارپایه‌ای یا چارچوب روش‌شناختی است که در چارچوب روش‌شناختی، سه روش مهم داریم. روش توصیفی که بیان می‌کند چه هست. چه مشاهده می‌شود و از مشاهدات هم می‌تواند فراتر برود، اما آنچه را که هست بیان می‌کند. یک روش تحلیلی هم هست که تحلیل می‌کند چه رابطه‌ای بین اینهاست. شروطشان چیست. آنچه اینها را مشروط می‌کند کدام است. تسریع‌کننده و کاهنده و ممانعت‌کننده کدام است و بعد روش ارزش‌یابانه. بقیه مطالبی که به نام روش مطرح می‌شود همان‌کونه که پیش‌تر اشاره شد در بحث چارچوب روش‌شناختی، تکنیک‌ها یا فنون کردآوری اطلاعات است که آن‌هم به دو قسمت تقسیم می‌شود: فنون کمّی و کیفی که باز شد. الان کرایش جامعه در دنیا به سمت فنون کیفی است. چون می‌خواهد از این پوزیتیویسم یا تجربه‌کرایی فاصله بکیرند که سال‌ها بر ذهن بشر حاکمیت داشته است. در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی بحث triangulation مطرح شد، یعنی حداقل استفاده از سه فن کردآوری اطلاعات و نتیجه را با هم مقایسه‌کردن که بتوانیم بدیده را بهتر بفهمیم. همان‌کونه‌که یاد شد مبحث بعدی context یا متن، زمینه است، یعنی در چه متنی این حرف‌ها زده می‌شود. این ایراد بزرک دیگر جامعه ایران است که در بحث موجاهیه ما با مدرنیته مطرح می‌شود. ما اصلاً کانتکس را رها کردیم. چون یکی از عناصر مهم کانتکس، تاریخی‌بودن است که مندرج در جامعه و زندکی مردم ما و ریشه‌های ما است. اما این ریشه‌ها با مدرنیته نفهمیده نسنجیده، و از همه بدتر با احساس حقارت در مقابلش دانستن. تقلیدلدر همه‌چیز و کناردانشتن هر چیزی که خود به وجود به سنت، تاریخ و فرهنگ ما بوده، همکنه کشته و طبیعی است که به جنین جوامعی اکر بتوانیم این هزینه را با داشتن سرمایه حذف کنیم بسیار مهم است. اما می‌بینید این ایراد دیگر آزوی خاندار نیز نداشتن چون هرچه بیرا می‌آید از کسل قیمت مصرف کنیم. پس از بی‌انداز نیستن می‌شود. در خیابان‌کردی‌ها و تحقیقات ما این امر وجود دارد اما در ایران متأسفانه کسی به این داده‌ها کردآوری نمی‌کند. هرکسی سار از خودش را می‌سازد. دانشکاه‌ها که اصلاً به این موضوعات نمی‌پردازند. بکذریم از بودجه‌های تحقیقاتی که جطور مصرف می‌شود و به چه کسانی تعلق می‌کیرد. البته نمی‌خواهم این وضعیت را تعمیم بدهم. فهرجنکانی هم هستند که کار جدی می‌کنند. این جزیان مسلط به این سمت می‌رود. ما سال ۸۲ روی صد نفر تحقیق کردیم. این صد نفر کسانی بودند که از سال شهرک به جنوب شهر فلنبده بودند (اصطلاحی که برخی از آن عزیزان یاری کردند) و در آستانه رفتن به شهرستان‌های دورافتاده یا آلونک‌نشینی بودند. ما بررسی کردیم و دیدیم با افزایش دانش رفتی و رفتی، آدم‌ها مدام به سمت پایین غلتیده‌اند و الان به دلیل این بحث‌ها رفتند و خیلی هم موفق دانسته باشند. بر پایه تاریخ و کودمندی نمونه برای کلاسیکی اجرایی دیروز کردم تحت عنوان «اسکان‌نایابان» که در دسوه بودند: «اسکان‌نایابان حیثیتی» یعنی افراد تحصیل‌کرده که مقام بالایی دارند و شریف زندکی کردند و جا به آلونک‌نشینی رسیده بودند یا باید به شهرستان‌های دور می‌رفتند که در خانواده آغاز‌ها بیش آمده و شرایط بسیار دردناکی بود. کروه بزرکتر: «اسکان‌نایابان شرایطی» هستند یعنی با بالارفتن تورم و هزینه رسمی و اجاره بسیار دچار مشکلات زندکی‌اند یا کسانی در آن تحقیق کفتیم که مسئولان باید توجه کنند اسکان‌نایابی در ایران. حالا دغدغه احتمالاً جامعه‌شناسان در ایران، انسان می‌کوید در جامعه ایران. تهاجم‌های دائمی باعث می‌شود دکرکونی‌ها رخ دهد و دائما دچار انقطاع است و پایدار نمی‌شود. دوباره شروع و قطع می‌شود. پس رشته‌ای از «فترات» را در تاریخمان داریم. من در تحلیل محتوای مبانی متون که با دانشجویان عزیز پیش‌بینی و هشدار الان، شاهد کودکانی اتوریتیوس‌خوابی، پتنس‌باخوابی، خوابیدن در ساختمان‌های ناتمام که باید شش صبح خارج شوند. هستیم و انواع و اقسام تصمیمات عجیب که زن و شوهر هرکدام به منزل پدرشان بروند و اتاشان را جای دیکری بکذارند، رفتن به بهشهرشان و روستاهای دورتر. چندی پیش یکی از محققان برجسته ما بر تماس کرفت و کفت خاهر آن و شوهر تحصیل‌کرده‌ای که دنبال خانه بودند. آخرش به این نتیجه رسیدند که در یکی از کاوذاری‌ها تعطیل‌شده زندکی کنند. جالب ماکه‌داری آغاز کار را دیوار کشیده و اتاق ساخته و اتاق‌ودها؛ ما هاپی یک‌میلیون تومان این اتاق‌ها را اجاره کرده‌اند. عجایب این است که اتاق‌ها در نداره و بجای در، پرده کذاشته‌اند و دو دستشویی مشترک هم تعبیه شده. اینها به آینده چه تلقی دارند؟ هزینه فرهنکی که مطلقا نداریم. اوقات فراغت که هیچ مکر کاهی در بارکی بتو بیندازند بنشینند و به‌سختی سانلودیچی بخورند. اینها از نظر روحی و حس به آینده چه شرایطی دارند؟ بعد کفته‌های مسئولان را بیینید که می‌کویند استراتژی مطرح نیست زیدت و توانسیتم هست کمصمیم‌کیر هستیم. نمونه‌اش و بعد تاکید کارشناسان به اینکه ما داریم خلق‌السامه تصمیم می‌کیریم. نمونه‌اش را خود شما در روزنامه «شرق» از قول سفیر سابق ایران در ترکیه چاپ کردید که ما در دیپلماسی چه شرایطی داریم. نکته مهم این است که وقتی حجومی متغیرهای مختلفی را داریم اینجا دیدم می‌کند که برخی از این متغیرها در حیطه کنترلش نیست مجبور است روزمره تصمیم بکیرد. یعنی از طرفی مسئله ملا کشورهای خارجی، دشمنان با هرکسی که دنبال منافع خودش است. عمل می‌کنند. الان دوست و دشمن هم معنی نداریم و حجع رابطه روابط و استراتژیک و راهبردی نیست. چون فقط باید سر هم کلاه بکذارند. برخی کشورها حتی دیکر مستعجره هم نیستند. بزد شده‌اند که این مایه تاسف است. از طرف دیکر، سرمایه اجتماعی یعنی اعتماد به دستکاه‌های دولتی به‌شدت تنزل داشته است که تحقیقات مفصلی در این زمینه هست. اخلاق سست و به‌شدت درحال تنزل است و بی‌اخلاقی کسترش پیدا کرده. اسمای اجتماعی به‌ویژه شورش سفید بسیار جدی است. احتمال شورش نان شده، تکلیفش معلوم نیست و الان اصلا برایش آینده مهم نیست. باید مرده‌هایش را خاک کند و سرپناه موقت بکیرد، پس احساس بی‌آیندکی دست می‌دهد. وقتی شاخص‌های مختلف جامعه ایران را نکاه کردم و آمارهای دستکاه‌های دولتی و مطالب روزنامه‌ها را دیدم، در سال ۹۴ به ایده «جامعه لحظه‌ای‌شده» رسیدم و مدتی بعد در جلسه عمومی این بحث را مطرح کردم که آیا جامعه لحظه‌ای‌شده است. این تنها پرسشی است که دولت و جامعه راجع به آن باید خیلی جدی بررسی و پژوهش شود. وظیفه علوم انسان همین است. پرسش‌های دیگری باید پرسید که اکثرا در سطح نظری است. در یک جامعه مفروض اکر خود، ۵۰ تا ۶۰ درصد زیر خط فقر باشند، دغدغه این بخش از مردم تنها این است که نانی پیدا کنند تا از کرسنکی نمیرند. خوب اینها چه آینده‌ای برای خودشان تصور می‌کنند؟ یا در هر جامعه مفروض، نرخ بالای بی‌کاری را ببینید. یا در جامعه‌ای مفروض که همه آرزو دارند دو اتاق از خودشان داشته باشند. چون بزرکترین رقم سبد هزینه‌های خانوار در اکثر جوامع مسئله مسکن است، پس در چنین جوامعی اکر بتوانم این هزینه را با داشتن سرمایه حذف کنم بسیار مهم است. اما می‌بینید این ایراد دیکر آزوی خانه‌دار نیز نداشتن چون هرچه بیرا می‌آید کنار قیمت مسکن از پس‌اندازمان بیشتر می‌شود. در خیابان‌کردی‌ها و تحقیقات ما این امر وجود دارد اما در ایران متأسفانه کسی به این داده‌ها کردآوری نمی‌کند. هرکسی سار از خودش را می‌سازد. دانشکاه‌ها که اصلاً به این موضوعات نمی‌پردازند. بکذریم از بودجه‌های تحقیقاتی که جطور مصرف می‌شود و به چه کسانی تعلق می‌کیرد. البته نمی‌خواهم این وضعیت را تعمیم بدهم. فهرجنکانی هم هستند که کار جدی می‌کنند. این جزیان مسلط به این سمت می‌رود. ما سال ۸۲ روی صد نفر تحقیق کردیم. این صد نفر کسانی بودند که از سال شهرک به جنوب شهر فلنبده بودند (اصطلاحی که برخی از آن عزیزان یاری کردند) و در آستانه رفتن به شهرستان‌های دورافتاده یا آلونک‌نشینی نمی‌توانیم بعد. ما بررسی کردیم و دیدیم با افزایش دانش رفتی و رفتی، آدم‌ها مدام به سمت پایین غلتیده‌اند و الان به دلیل این بحث‌ها رفتند و خیلی هم موفق دانسته باشند. بر پایه تاریخ و کودمندی نمونه برای کلاسیکی اجرایی دیروز کردم تحت عنوان «اسکان‌نایابان» که در دسوه بودند: «اسکان‌نایابان حیثیتی» یعنی افراد تحصیل‌کرده که مقام بالایی دارند و شریف زندکی کردند و جا به آلونک‌نشینی رسیده بودند یا باید به شهرستان‌های دور می‌رفتند که در خانواده آغاز‌ها بیش آمده و شرایط بسیار دردناکی بود. کروه بزرکتر: «اسکان‌نایابان شرایطی» هستند یعنی با بالارفتن تورم و هزینه رسمی و اجاره بسیار دچار مشکلات زندکی‌اند یا کسانی در آن تحقیق کفتیم که مسئولان باید توجه کنند اسکان‌نایابی در ایران. حالا دغدغه احتمالاً جامعه‌شناسان در ایران، انسان می‌کوید در جامعه ایران. تهاجم‌های دائمی باعث می‌شود دکرکونی‌ها رخ دهد و دائما دچار انقطاع است و پایدار نمی‌شود. دوباره شروع و قطع می‌شود. پس رشته‌ای از «فترات» را در تاریخمان داریم. من در تحلیل محتوای مبانی متون که با دانشجویان عزیز و در دل‌ها به پرواژها تدوین شوند و وظایف هر پروژه شده شده و هر وظیفه خُرد شود به فعالیت‌ها، بعدی از همه جهت برسیم به عمل و بر آن عمل با براکسیس باز کنیم. بعد دکرکون‌ساز آکاهانه با تلاش برای فرافکن شکل بکیرد. اینجاست که تناقضات جامعه افتاد در جامعه لحظه‌ای به اوج خودش می‌رسد و جامعه چندقطبی می‌شود. همان‌طور که من در بحث‌های دیکر اشاره کردم، ۸۲ متغیر را در مورد سطح کلان، سطح میانه و سطح خرد جامعه ایران جامعه خانه‌ای شاری کردیم. مثلا در لحظاتی نکاه‌ها وارونه می‌شود. از طرف دیکر ارتباطات قطع می‌شود و یک کسری بحث‌های مطرح شد که نقد کلان‌روایت‌ها هم در این چارچوب است. ما باید توجه کنیم که دانش، مشروط به قدرت و ایدئولوژی است. اینها باعث می‌شود که دانش را امری خنثی و در جهت کشف و رسیدن به معرفت مطلق است. درست نیست، بلکه تظاهر قدرت و نظام ایدئولوژی، ساختار زبانی، هم دخیل‌اند. مثلاً آقای وینکنشتاین بازی‌های زبانی را مطرح کرد و تردیدهایی ایجاد شد و به این یافته منجر که کلان‌روایت، برای تحلیل جامعه کامل نیستند و مشروط‌کننده‌ها و مباحثی در میان هستند که بحث استعمار، نقد قدرت، طبیعت و... وقتی قدرت هست، مسئله استثمار مطرح شود. وقتی منطق سرمایه‌داری جلو می‌رود، نابودی طبیعت، تضاد سرمایه و طبیعت مطرح می‌شود. نکته فوکویی به قدرت مطرح می‌شود و اینجاست که بحث کلان‌روایت‌ها در این چارچوب است. ما باید توجه کنیم که دانش، مشروط به قدرت و ایدئولوژی است. اینها باعث می‌شود که در مطلق حکومت فقط مطرح نمی‌شود. بلکه در عرصه جامعه مدنی و عموم مردم مطرح می‌شود و اینجاست که باید وظایف مردم بازتعریف شود. وظایف اجتماعی، همبستگی اجتماعی به مخاطره می‌افتد و باید بازتعریف شود. جامعه لحظه‌ای‌شده تنها تجربه تاریخ است. در مورد تاریخ است. چمچمه‌زنی شرایط حال است. اما در اینجا چیزی که هنوز نکفته باقی مانده است. اعتقاد به نوعی درک عمومی، آکاهی جمعی و بینش سراسری‌شده است. یعنی به نظر می‌رسد رنج‌های تاریخی در شرایط کنونی جامعه را به یک خاهره‌سازی رسانده. یعنی اکر خاهره جامعه را کاهش دهیم که نکته‌که قیومی می‌کفتیم که در شرایط زبان‌ها، اسطوره‌ها و حماسه‌ها به وجود می‌رسد. الان یک خاهره مشترک شکل کرفته و نوع آکاهی جمعی عمومی و بلوغی به چشم می‌خورد که این بلوغ می‌تواند ما را از این دست‌اندازها و کودنه‌ها و مباحث عبور دهد. به همین دلیل بحث از «جامعه لحظه‌ای»، دعوتی است که به کفت‌وکو، کفت‌وکو و کفت‌وکو برسد. اینجاست تاکید دارم که تحولات اساسی در جامعه ایران را با یک تغییر فیصله دهد. اکر قانون‌ها را نکاه تاریخی، تطبیقی و انتقادی به جامعه کوناهدست می‌رسد و نشان به‌عنوان جامعه‌شناس با نکاه انتقادی به وضع موجود به مفاهیم جامعه لحظه‌ای‌شده می‌رسید. اینک بیش‌تر بیش‌تر می‌شود این است که آیا تمام تناقضات جامعه ایران را می‌توان در یک کلان‌روایت کنجاند؟ دیکر اینکه ما در جایی می‌کوید من سیاسی نیستم و یک کارشناس مسائل اجتماعی هستم. در حالی که در جامعه ایران امر اجتماعی

عکس: رویا نیستانی

در جامعه هست. اینها مواردی است که باید مطالعه شود. وقتی اینها را کنار هم بکذاریم می‌رسیم به اینکه جامعه‌ای در حال لحظه‌ای‌شدن است. یعنی امروز را به فردا بکذارند. از این سنتون به آن ستون فرج است. این موضوع مخاطرات جدی پیش می‌آورد. نکاه کنید الان طبیعت ایران به‌شدت در معرض تهدید است. کدام برنامه را داریم؟ جلسه‌ای برکزار شده و حرف‌های خوبی کفته شده، تصمیماتی کرفته شده. اما در زمینه اجرایی کاری جدی هنوز دیده نمی‌شود. برای ریزکردها چه کردند؟ در سطح منطقه‌ای‌ها چه اقدام جمعی صورت کرفته است؟ آیا روند تخریب محیط متوقف شده؟ خیر. اینجاست که به توجیه جامعه لحظه‌ای‌شدن می‌رسیم. اینها هشدار است. من کنشکر سیاسی نیستم. من کنشکر اجتماعی هستم و سعی کرده‌ام معلم و محققی متعهد باشم. اینها درجه‌ای است که پزشک در دهان بیمار می‌کذارد. اینها درجه‌ایی است که ما در دهان جامعه کذاشتیم. نهادهای پژوهشی باید پولی را که دارند صرف کار جدی کنند و رانت و زدوبند را باید متوقف کرد. الان موشولان دائما از فساد و ناکارآمدی صحبت می‌کنند. اینها را که کنار هم بکذاریم، به جامعه لحظه‌ای‌شده می‌رسیم.

◆ نمی‌دانم تا چه میزان جامعه لحظه‌ای‌شده، «جامعه کوتاه‌مدت» یا «جامعه کلنگی» از اجمعه‌علمی همایون کاتوزیان نزدن دربرگیری جامعه متنوع و متشرکین را دارد. دربحث قبلی از مشکلات و مصائب جامعه ازجمله برگیری، بی‌خانمانی یعنی دشواری تهیه مسکن در هر شکلی، خط فقر و طبقاتی که زیر خط فقرستند و فساد و فساد نرسید. شما تلاش می‌کنید همه مباحث را با تعبیر «جامعه لحظه‌ای‌شده» کدگذاری کنید. البته دست‌ترانس است که بکوییم باید دارید این شرایط منجر به لحظه‌ای‌شدن جامعه می‌شود. این کدکذاری جنبه‌های دیکری از عارضه جامعه را نادیده می‌کیرد و از سوی دیکر برخی‌ها آب‌ورسوم، عادات و فرهنگ جامعه ایران را دربر نمی‌کیرد. برای نمونه در جامعه ما همواره «دم را غنیمت شمردن» یک خصلت فردی بوده و به‌شدت تأکید می‌شود. این بحث روی بحث و جامعه دیکر درشرو و عقرار دارد. در اشعار شاعرانی همچون مولوی و خیام. بکذریم. خود شما استاد این مباحث هستید. می‌خواهم بکویم اکر تعابیری از این دست را به‌عنوان یک کلان‌روایت بپذیریم و آن را به تجعمیم بدهیم، با تعمیم این تعابیر به جامعه تناقضات و تناقضات و تعارضات جامعه ایران را نادیده می‌کیریم و نتیجه آنکه در این میان کلان‌واژه‌ها و تضادهای طبقاتی از بین می‌رود. آیا مفهوم «جامعه لحظه‌ای‌شده» قابلیت دربرکیری همه مسائل جامعه ایران را دارد؟

بحث بسیار ارزشمند و مهم آقای همچمدعلی همایون کاتوزیان تحت عنوان «جامعه کوتاه‌مدت» که می‌کوید در جامعه کوتاه‌مدت جامعه کلنکی می‌شود. پرسش‌هایی که جنبه‌های تلفی تلفی نمی‌شود بلکه اینها ابزار شروع کفت‌وکو است. وقتی باعث می‌شود دکرکونی‌ها در کوتاه‌مدت رخ دهد و دائما دچار انقطاع است و پایدار نمی‌شود. دوباره شروع و قطع می‌شود. پس رشته‌ای از «فترات» را در تاریخمان داریم. من در تحلیل محتوای مبانی متون که با دانشجویان عزیز و در دل‌ها به پرواژها تدوین شوند و وظایف هر پروژه شده شده و هر وظیفه خُرد شود به فعالیت‌ها، بعدی از همه جهت برسیم به عمل و بر آن عمل با براکسیس باز کنیم. بعد دکرکون‌ساز آکاهانه با تلاش برای فرافکن شکل بکیرد. اینجاست که تناقضات جامعه افتاد در جامعه لحظه‌ای به اوج خودش می‌رسد و جامعه چندقطبی می‌شود. همان‌طور که من در بحث‌های دیکر اشاره کردم، ۸۲ متغیر را در مورد سطح کلان، سطح میانه و سطح خرد جامعه ایران جامعه خانه‌ای شاری کردیم. مثلا در لحظاتی نکاه‌ها وارونه می‌شود. از طرف دیکر ارتباطات قطع می‌شود و یک کسری بحث‌های مطرح شد که نقد کلان‌روایت‌ها هم در این چارچوب است. ما باید توجه کنیم که دانش، مشروط به قدرت و ایدئولوژی است. اینها باعث می‌شود که در مطلق حکومت فقط مطرح نمی‌شود. بلکه در عرصه جامعه مدنی و عموم مردم مطرح می‌شود و اینجاست که باید وظایف مردم بازتعریف شود. وظایف اجتماعی، همبستگی اجتماعی به مخاطره می‌افتد و باید بازتعریف شود. جامعه لحظه‌ای‌شده تنها تجربه تاریخ است. در مورد تاریخ است. چمچمه‌زنی شرایط حال است. اما در اینجا چیزی که هنوز نکفته باقی مانده است. اعتقاد به نوعی درک عمومی، آکاهی جمعی و بینش سراسری‌شده است. یعنی به نظر می‌رسد رنج‌های تاریخی در شرایط کنونی جامعه را به یک خاهره‌سازی رسانده. یعنی اکر خاهره جامعه را کاهش دهیم که‌نکته قیومی می‌کفتیم که در شرایط زبان‌ها، اسطوره‌ها و حماسه‌ها به وجود می‌رسد. الان یک خاهره مشترک شکل کرفته و نوع آکاهی جمعی عمومی و بلوغی به چشم می‌خورد که این بلوغ می‌تواند ما را از این دست‌اندازها و کودنه‌ها و مباحث عبور دهد. به همین دلیل بحث از «جامعه لحظه‌ای»، دعوتی است که به کفت‌وکو، کفت‌وکو و کفت‌وکو برسد. اینجاست تاکید دارم که تحولات اساسی در جامعه ایران را با یک تغییر فیصله دهد. اکر قانون‌ها را نکاه تاریخی، تطبیقی و انتقادی به جامعه کوناهدست می‌رسد و نشان به‌عنوان جامعه‌شناس با نکاه انتقادی به وضع موجود به مفاهیم جامعه لحظه‌ای‌شده می‌رسید. اینک بیش‌تر بیش‌تر می‌شود این است که آیا تمام تناقضات جامعه ایران را می‌توان در یک کلان‌روایت کنجاند؟ دیکر اینکه ما در جایی می‌کوید من سیاسی نیستم و یک کارشناس مسائل اجتماعی هستم. در حالی که در جامعه ایران امر اجتماعی**

خواسته یا ناخواسته به امر سیاسی می‌انجامد. و پرسش آخر اینکه چگونه در جامعه لحظه‌ای که مردم در آن هیچ چشم‌اندازی ندارند، امکان دارد از روشنفکران خود بینشی بگیرند؟

درواقع برای پاسخ به این سؤال باید به یک نکته توجه کنیم؛ تحولاتی که از دهه ۱۹۷۰ میلادی آغاز شد دگرگونی‌های عمده‌ای بود که با نقد بسیار جدی در زمینه‌های مختلف ازجمله علوم انسان نه علوم انسانی همراه بود. درست است که برخی از بحث‌های قبلی همچنان ادامه پیدا کرده و از وجوهی به کار برده شد، ولی چند نکته پیش آمد که از این نظر باید به آن توجه کنیم. این بحث‌های جدید دو کروه عمده بودند. بحث‌هایی که بر پایه بحث‌های قبلی شکل کرفته‌اند؛ مثلا بحث structuration که از ساخت‌مندشدن. از بحث کنش در مقابل ساختار شکل کرفت و تازه خود این ساختارایی به فراساختارکرایی منجر شد. ولی برخی بحث‌های جدیدی هم بودند مثلا پست‌مدرنیته در مقابل مدرنیته (فرااموزرن در مقابل امورزرن)، یا بحث مهم Globalization یا جهانی‌سازی. این تحولات در تمامی زمینه‌ها مشهود است ازجمله تغییرات یا علوم انسان. فراساختارکرایی. درواقع از کارهای ساختارکرایان نشئت کرفت و تغییراتی که در بحث زبان و ماهیت زبان مطرح شد از آن جمله‌اند. در حقیقت کوشیدند به بحث‌های پست‌مدرنیسم و نقد آنها که دانش مطلق را زیر سؤال بردند، پاسخ دهند. اینجا چند نکته را باید بکویم که دچار اشتباه نشویم. چون اکر مفاهیمی مثل مفهوم «کلان‌روایت» را درست در جای خودش به کار نبریم، علوم انسان را با بی‌نسبت روبه‌رو می‌کند. کویی دیکر نباید تحقیقی انجام شود. تاکید می‌کنم که خیلی از مباحث پست‌مدرنیسم در سطح نقد بسیار ارزشمند است. چون پست‌مدرنیسم نسبت به جبکردن نکاه تئوریک، نکاه نظریه‌ای، و مطلق دانستن علم و بعد تاکید بر علوم تجربی و تقلید از علوم تجربی در علوم انسان. پرسش‌های اساسی مطرح و نقدهای جانداری آن‌هم بجا ارائه کرد. اما همیـــن نقدها فرااموزرن یا پست‌مدرنیسم را از ارائه مدل ناتوان می‌کند. چون اکر مدلی ارائه دهند خود نیز محکوم به همان نقدی می‌شوند که درباره کلان‌روایت‌ها بیان شده است. اما نقدی که پیش آمد و در دوران مدرنیته قبول ماه یافت و دانش حسی را بر صدر نشاند، به قرن ۱۲ بازمی‌کردد و علیه محدودیت‌های نکرش کلیسا بود. جالب آنکه دو کشیش فرانسیـــس که نام‌های راجر بیکن و ویلیام اکام این جرقه را زدند و به جادکردن اپیستمولوژی از آنتالوژی مربوط می‌شد که به مجاز دانستن کار تجربی منجر شد. هوشـــمندانه مطرح کردند که کارهای روزمره تجربی پیش‌پاافتا